

تأثیر غزلیات حافظ شیرازی بر اشعار آزاد کاکوروی

علی رضا کاربخش^۱

اظهر علی عباس آزاد کاکوروی (۱۹۴۷-۱۸۶۹) متخلص به «آزاد» که در واقع می‌توان وی را آخرین حلقه از سلسله شاعران پارسی‌گوی شبه قاره، به مفهوم اصیل آن، دانست، در شهر کاکور واقع در ایالت اترپرادش هندوستان و در خانواده‌ای اهل علم و کمال، دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را نزد پدرش منشی جعفر علی متخلص به «شیون» که از شاعران خوب فارسی و اردو بود و در خانقاه کاظمیه قلندر، اعتبار ویژه‌ای داشت، گذراند. سپس برای ادامه تحصیل به شهر گورکھپور رفت و در نزد عمویش عسکر علی مسکن‌گزید. کتاب جام‌الفت نخستین اثر او بود که به زبان اردو منتشر شد؛ کتابی که مثنوی طلسم هستی اولین تجربه شاعری «آزاد» در زبان فارسی را نیز به همراه داشت.

آزاد که علاوه بر زبانهای فارسی و اردو، زبان انگلیسی را نیز خوب می‌دانست، در سالهای میان ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۶ مجله‌ای اردو زبان به نام پیام امید را انتشار داد. او همچنین سرپرستی و اداره مجلات و نشریات دیگری همچون سرگذشت، ساقی، نسیم و علیگره را نیز بر عهده داشت. آزاد با آنکه از نظر شغلی از کارمندان بلندپایه دولتی به شمار می‌رفت، در زندگی شخصی نیز همچون اشعار خویش، ساده زیستی، انساندوستی، مناعت طبع و بی‌اعتنایی به مادیات را شعار خویش ساخته بود. اواخر عمر او مقارن با

۱- شاعر معاصر ایران.

روزهای اوج جنبش استقلال و تقسیم شبه قاره به دو کشور هند و پاکستان و اغتشاشات همراه با آن گردید که با توجه به اشعار وی می‌توان گفت روزگار خوبی برای او نبوده است. اظهر علی آزاد در نهایت در سال ۱۹۴۷ در سن ۷۸ سالگی چشم از جهان فرو بست.

شعر آزاد

آزاد با آنکه بیرون از حیطه کشور ایران می‌زیست و در نتیجه دوری از جامعه ایران با زبان فارسی به طور روزمره و زنده آن درگیر نبود، در اثر پشتکار و قریحه سرشار خود، چنانکه از اشعار وی برمی‌آید، توانست مفهوم شعر و شاعری را چنانکه باید و شاید تجربه کند. در شعر آزاد همچون دیگر شاعران شبه قاره، تمایلی درون ذات به سوی سبک هندی به چشم می‌خورد. به کارگیری ترکیبات شعری از قبیل «حیرت حصار» «دست جنون»، «ناخن وحشت» توسط وی از همین تمایل سرچشمه می‌گیرد. با وجود این، آنچه این تمایل را تحت الشعاع قرار می‌دهد، دلبستگی آزاد به ایران و شیفتگی بسیار چشمگیر او نسبت به حافظ و مفاهیم شعری ویژه اوست:

مژده‌ای از کشور ایران رسید
وقت گل و عهد بهاران رسید

*

نوای بلبل شیراز می‌رسد در گوش
به هر زمین که رسم خاک پاک ایران است
همچنین آزاد به تکرار در غزلیات خود از حافظ، به طور مستقیم یا به اشاره، به عنوان مراد و معلم خود نام می‌برد:

من هم از غییم، لسان الغیب استاد من است
تو مکن عیبم که از عیب تو آزاد آمدم

*

طوطی شیراز تا بال هما بر من فکند
می‌سرایم تاج بر سر، شکرستان در بغل

*

چو گشتم دُرد نوش جام حافظ
به اندر ساغرم آمد می صاف

*

بلبل شیراز تا ای دل به دام من فتاد
شکر شاخ نبات و بوی مستان داشتم

*

حافظ شیراز سخن زنده باد
بلبل آزاد چمن آمدم

*

منم کز جوی رکناباد دریایی روان کردم
بیا آزاد پرکن جام آب زندگانی را

*

ساقی شیراز آمد جام مینا در بغل
آنکه شعرش بود آب چشمه حیوان مرا

*

غرقه شو در خم می شیراز
خواهش جام ارغوانی کن

*

دوش در میخانه حافظ رشته برپا زد مرا
سایه دیوار پیر میکند شد حد مرا

*

رهیم دادی به کوی رند شیراز
سلیمان را شناس مور کردی

*

دیار حافظ شیراز کعبه سخن است
که خاک پاک مصلی‌ست جنت الجنات

بنابراین بی سبب نیست که مفاهیم برجسته و ویژه شعر حافظ، همچون جبرگرایی، رندی، پرداختن به می و معشوق، عرفان و پیروی از پیر مغان و مخالفت با زهد ریایی و بسیاری دیگر، توسط «آزاد» به کار گرفته شود:

دیده زار و سینه تار و دل گذرگاه هوس
این تجارت و اعظا خوبست و نقل محفل است

*

چنگ ما ناصح ما رندان بس باده‌مان پیر کهن ساله ما

*

توبه را هم پارسا داند نه آزاد خراب باورت ناید که این افسانه باور می‌کنم

*

سوی نیکان رو مرا شیخا به حال خود گذار من سیه‌کارم چه می‌پرسی ز نیک و بد مرا

*

زاهدا هوایی زن و زنار خودبینی بسوز دل اگر سوزد شرار از آه پیدا می‌شود

*

شرابخواره و آواره، رندم و مستم بدم بدم چکنم من همین مقدر بود

*

گدای کوی مغانم برهنه پا مدهوش هر آنکه رفت بر این راه تاج بر سر بود

*

من باده پرست و بت پرستم زاهد نیم و ریا نجویم

*

من و تو در میان آمد که هجری در میان آمد چرایی این میان آزاد، برخیز از میان

گذشته از مواردی که آزاد در غزلیات خود از حافظ استقبال کرده است، در تعدادی

از موارد نیز به طور مستقیم از اشعار حافظ سود برده است که به طور مثال بیت آخرین از

ابیات فوق یادآور این بیت معروف حافظ است:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

در پایان سه نمونه از غزلیات وی آورده می‌شود^۱:

۱- نامه‌ای داده شده به غزله‌ها از نگارنده است.

طوطی شیراز

رقت دل دارم و چاک گریبان در بغل پای عمرم نشتر خار مگیلان در بغل

پرتو لعلت تبسم کرد اندر جام ما این یمن دارد جمال صد بدخشان در بغل

وای بر حال من و زعم مسلمانی ما بت نهان در آستین داریم و قرآن در بغل

اشک شادی دیگرست و اشک غم چیزی دگر اشک چشمم می‌رود با موج طوفان در بغل

طوطی شیراز تا بال هما بر من فکند می‌سرایم تاج بر سر، شکرستان در بغل

صد شرارم در گریبان ریخت خال روی تو دارم از داغ درونم شمع سوزان در بغل

مصحف رخسار جانان نقش اندر سینه بست شاد می‌میرم که دارم نور ایمان در بغل

قیس می‌نازد بدین نسبت که با آزاد داشت

هر دوشان یک عمر بودند بیابان در بغل

رند شیراز

درونم شمعۀ کافور کردی وجودم را سراپا نور کردی

زدی آتش سرای سینه‌ام را ز آتش سینه را معمور کردی

لبالب شیشه‌ام شد از می ناب چو جام ساقیم مخمور کردی

زدی صد نیش غم بر خانه دل ز نوشش خانه زنبور کردی

رهم دادی به کوی رند شیراز سلیمان را شناس مور کردی

بحمدالله به یمن دولت او لبم را آشنای صور کردی

گشادی باب گنج عشق و معنی ز حرص خام ما را دور کردی

چه گویم ماه من چشمت چها کرد

دل آزاد را محصور کردی

بلبل شیراز

باز سر دار و رسن آدمم باز به میدان سخن آدمم
 بود شب هجر تو صحرای تار شد سحر و سوی چمن آدمم
 بلبل شیراز به گلشن رسید مست بر سرو و سمن آدمم
 حسن تو نور شب یلدای عمر لعل رسید و به یمن آدمم
 بی تو همه جان ز تنم دور بود آمدی و باز به تن آدمم

حافظ شیراز سخن زنده باد

بلبل آزاد چمن آدمم



ژوئیه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی